مطالعات تاریخ اسلام
سال هفدهم، شمارهٔ ۶۶، پاییز ۱۴۰۴، مقالهٔ علمی- پژوهشی، صفحات ۷ - ۲۸

کاربست اندرزنامه‌نویسی در دولت مرابطون
با تأکید بر کتاب *السیاسة أو الاشارة فی تدبیر الامارة* مرادی

محمدحسن بهنام‌فر[۱]

چکیده: اندرزنامه‌نویسی تجلی پیشینهٔ فرهنگی و از تجربه‌ای سیاسی ناشی می‌شود که در آن، آیین حکومت‌داری تبیین می‌گردد. بیشتر موضوعات آن، مسائل اخلاقی بوده که به‌طور مستقیم به اصلاح رفتار حاکم و ارزیابی اعمال او می‌پردازد. تحولاتی که در قرون میانه اسلامی اتفاق افتاد، به شکل‌گیری ادبیات اندرزنامه‌نویسی منجر شد. در مغرب اسلامی با روی کار آمدن مرابطون به عنوان اولین تجربهٔ بربرها برای ایجاد دولتی منسجم، مسئلهٔ مشروعیت‌یابی مورد توجه قرار گرفت. در پژوهش پیشِ رو، با ارزیابی زمینه فرهنگی حاکمیت یافتن مرابطون، به تأثیر و نقش اندرزنامه‌نویسی در تثبیت حاکمیت و آیین حکومت‌داری آنها، با توجه به رسالهٔ *السیاسة أو الاشارة فی تدبیر الامارة* مرادی حضرمی پرداخته شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مرابطون به دلیل فقدان پیشینهٔ حاکمیتی، به دنبال تثبیت قدرت فرهنگی خود بودند و در این میان، جدا از خلافت عباسی، با کاربست مفهوم سلطنت و استفاده از رویکرد اندرزنامه‌نویسان، موفق به ایجاد دولت خود در مغرب شدند.

واژه‌های کلیدی: اندرزنامه‌نویسی، مرابطون، مغرب اسلامی، مرادی حضرمی

10.22034.17.66.4

۱. استادیار، گروه معارف، مجتمع آموزش عالی اسفراین، خراسان شمالی، ایران. behnamfarb@gmail.com
https://orcid.org/0000-0003-2992-0970

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰

Copyright: © 2020 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

A Quarterly Journal of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 17, No 66, Autumn 2025
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir
Scientific-Research, pp. 7-28

The Practice of Paraenetic Writing in the Almoravid State Focusing on "*Al-Siyasa Au Al-Ashara Fi Tadbir Emara*" by Moradi

MohammadHasan Behnamfar[1]

Abstract: Paraenetic writing reflects a cultural heritage rooted in political experience, in which the principles of governance are articulated. Most of its topics are ethical in nature, directly addressing the improvement of the ruler's behavior and the evaluation of his actions. Developments during the medieval Islamic period contributed to the formation of paraenetic literature. In the Islamic Maghreb, with the rise of the Almoravids as the first Berber attempt to establish a cohesive state, the question of legitimization became a central concern. The present study, by examining the cultural context of Almoravid rule, investigates the influence and role of paraenetic writing in consolidating their governance and articulating the principles of administration, with particular attention to Muradi's treatise "*Al-Siyasa Au Al-Ashara Fi Tadbir Emara*". The findings indicate that, due to a lack of prior governing experience, the Almoravids sought to establish their cultural authority, and, independently of the Abbasid Caliphate, successfully created their state in the Maghreb by employing the concept of monarchy and adopting the paraenetic approach of advisors and ethical writers.

Keywords: Paraenetic writing, Almoravid, Maghreb, Moradi.

10.22034.17.66.4
1. Assistant Professor, Department of Islamic Teachings, Higher Education Complex of Esfarayen, North Khorasan, Iran. behnamfarb@gmail.com https://orcid.org/0000-0003-2992-0970
Receive Date: 2025/04/21 Accept Date: 2025/10/02
Copyright: © 2020 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

مقدمه

یکی از اصول اساسی شریعت اسلامی که ارتباط نزدیکی با قدرت سیاسی می‌تواند داشته باشد، مفهوم امر به معروف و نهی از منکر است و اشاره به احادیث نبوی که توصیه‌هایی برای حاکمان داشته است. شرایطی که مسلمانان در شرق و غرب جهان اسلام به آن دچار شدند، بر مطرح شدن این نوع گفتمان سیاسی به‌طور ویژه در قرون میانه اسلامی تأکید دارد. در این دوران است که ادبیات اندرزنامه‌نویسی و توصیه به حاکم، به شکل بارزی در آثار نگاشته‌شده دیده می‌شود. نویسندگان مسلمان در این زمینه از میراث شرق باستان، ایران، چین و هند و همچنین از میراث یونانیان پیروی کرده‌اند. از قرن دوم و در دورهٔ خلافت عباسی، این نوع آثار بیشتر در شرق جهان اسلام تولید شد. اندرزنامه‌نویسی در سرزمین مغرب اسلامی نیز از نیمه قرن پنجم قمری/ یازدهم میلادی به شکل بارزی موجودیت یافت. دلایل و عواملی که به گسترش نوشتن در این نوع از تاریخ‌نگاری کمک کرد، متنوع بود و این امر باعث شد گروهی از نویسندگان به نوشتن در این زمینه بپردازند. منطقهٔ مغرب اقصی یا مغرب دور، به لحاظ شرایط سیاسی و جغرافیایی، همواره محلی برای کنشگران سیاسی و مخالفان خلافت عباسی بوده است. فقدان قدرت متمرکز، ضعف و تکثر حکومت‌های محلی، فرصت را برای حاکمیت بربرها در قامت دولت مرابطون ایجاد کرد. اولین تجربهٔ بربرها برای ایجاد دولتی منسجم، با توجه به تحولات جهان اسلام، نیازمند مشروعیت‌یابی و نیز فرا گرفتن شیوهٔ حکومت‌داری به رسم دولت‌های اسلامی بود. با مطالعهٔ ساختار سیاسی مغرب اسلامی در قرون میانه و با توجه به تلاش بربرها برای حاکمیت سیاسی با الهام از شرق جهان اسلام، اندرزنامه‌نویسی سیاسی مورد توجه قرار گرفت و به لحاظ تکنیک و محتوا می‌توان شاخصه‌هایی را برای آن در نظر گرفت که در این پژوهش به آن پرداخته شده است. بنابراین مسئلهٔ اصلی آن است که با توجه به تحولات تشکیل دولت مرابطون، اندرزنامه‌نویسی و به‌طور خاص *السیاسة أو الاشارة* مرادی چه نقشی در تثبیت مفهوم قدرت آنها ایفا کرد؟

از مهم‌ترین پژوهشگران در زمینهٔ اندیشه سیاسی در قرون میانه، داود فیرحی[۱] را می‌توان نام برد. او به صورت عمیق رابطهٔ قدرت و دانش را از منظر اندیشه سیاسی مورد واکاوی قرار داده

---

۱. داود فیرحی (۱۳۸۵)، *تاریخ تحول دولت در اسلام*، قم: انتشارات دانشگاه مفید؛ همو (۱۳۸۲)، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران: سمت؛ همو (۱۳۸۶)، *دانش، قدرت و مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی.

است. سید جواد طباطبائی[۱] از جمله افرادی است که با نگرش انتقادی، اندیشهٔ سیاسی را مورد مطالعه قرار داده و روزنتال[۲] نیز از جمله محققانی است که در زمینهٔ اندیشه سیاسی اسلام در سدهٔ میانه، اثر ارزشمندی به رشته تحریر درآورده و به فارسی ترجمه شده است. مقالهٔ «ابن‌رضوان مالقی و اندیشه سیاسی وی»[۳] پژوهشی دربارهٔ اندیشه سیاسی یکی از نویسندگان مغربی است، اما در دوره مرینیان بوده است. از مهم‌ترین منابعی که به صورت اندرزنامه‌نویسی در دوره مرابطون نگاشته شده، *السیاسة أو الاشارة فی تدبیر الامارة*[۴] است که محور پژوهش حاضر بر آن استوار می‌باشد. نویسندگان عرب تحقیقاتی دربارهٔ آثار اندیشه سیاسی و اندرزنامه‌نویسی در مغرب اسلامی انجام داده‌اند. از چهره‌های مطرح در این باره می‌توان از محمد عابدالجابری[۵] نام برد. او با نگاهی انتقادی، به نحوی نگرش انحطاط در تفکر اسلامی را در آثارش بیان کرده که بسیاری از آنها به فارسی ترجمه شده است. عزالدین العلام[۶] در کتاب *الآداب السطانیه؛ دراسة فی بنیه و ثوابت الخطاب السیاسی* آثار اندیشه سیاسی را با دیده انتقاد بررسی کرده و آن را رویشی مضر در حوزه عربی–اسلامی خوانده است (العلام، ۱۴۲۷: ۱۰). عبدالله العروی از محققان مراکشی، در کتاب *مفهوم الدولة*[۷] با اکراه به موضوع پرداخته و معتقد است نویسندگان اندیشهٔ سیاسی طمع پول و مقام داشته‌اند و آثارشان توجیهی برای سیاست‌های حاکمان وقت بوده است (العروی، ۲۰۱۱: ۹۰). عبدالمجید الصغیر[۸] استاد فلسفه مراکشی، در کتاب *المعرفة و السلطة فی التجربة*

---

۱. سید جواد طباطبایی (۱۳۸۲)، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر؛ همو (۱۳۸۳)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر.

۲. اروین آی جی روزنتال (۱۳۸۷)، *اندیشه سیاسی اسلام در سده‌های میانه*، ترجمهٔ علی اردستانی، تهران: قومس.

۳. مجتبی دوستی و یونس فرهمند (پاییز و زمستان ۱۳۹۲)، «ابن رضوان مالقی و اندیشه سیاسی وی»، *مجله تاریخ و تمدن اسلامی*، س۹، ش۱۸، صص۹۱- ۱۰۷.

۴. ابوبکر محمدبن حسن مرادی حضرمی (۱۹۸۱)، *السیاسة أو الاشارة فی تدبیر الامارة*، تحقیق سامی النشار، دار البیضاء: دار الثقافه.

۵. محمد عابدالجابری (۱۳۸۹)، *نقد عقل عربی*، ترجمهٔ سید محمد آل مهدی، تهران: نشر آفتاب؛ همو (۱۳۸۷)، *ما و میراث فلسفی‌مان*، ترجمهٔ سید محمد آل مهدی، تهران: نشر ثالث؛ همو (۱۳۸۹)، *سقراط‌هایی از گونه‌ای دیگر*، ترجمهٔ سید محمد آل مهدی، تهران: فرهنگ جاوید؛ همو (۱۳۹۱)، *خوانشی نوین از فلسفه مغرب و اندلس*، ترجمهٔ سید محمد آل مهدی، تهران: نشر ثالث.

۶. عزالدین العلام (۱۴۲۷/ ۲۰۰۶م)، ،*الآداب السطانیه؛ دراسة فی بنیه و ثوابت الخطاب السیاسی*، کویت: المطابع الدولیة.

۷. عبدالله العروی (۲۰۱۴)، *مفهوم الدولة*، بیروت: مرکز الثقافی العربی.

۸. عبدالمجید صغیر (۲۰۱۰)، *المعرفة و السلطة فی التجربة الاسلامیة: قراءة فی نشأة علم الاصول و مقاصد الشریعه*، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب.

الاسلامیه: قراءة فی نشأة علم الاصول و مقاصد الشریعه، رویکرد روان‌شناسانه به مفهوم قدرت در ذهن حاکمان مسلمان و همچنین نویسندگان اندیشه سیاسی دارد. *دولة السلطان؛ جذور التسلط و الاستبداد فی التجربة الإسلامیة* اثر أحمد محمد سالم[1] نیز از جمله تألیفاتی است که با نگرش انتقادی، آثار اندیشه سیاسی را در زمره ستایش از حاکمان و بی‌توجهی به مردم دانسته است. یکی از محققان پرتلاش و صاحب‌نظر در این حوزه، دکتر محمود اسماعیل[2] می‌باشد که آثار متعددی دارد؛ از جمله *الفکر التاریخی فی المغرب الاسلامی* که اندیشهٔ سیاسی را از منظر تاریخی مورد واکاوی قرار داده است. با وجود این، پژوهش حاضر تأکید بر ساختار قدرت بربرهای مرابطون و استفاده از اثر مهم این دوره، یعنی *السیاسة أو الاشارة* مرادی دارد که در تحقیقات انجام‌گرفته به آن پرداخته نشده است.

۱. *السیاسة أو الاشارة* مرادی؛ ترسیم قدرت سیاسی مرابطون

۱-۱. اندرزنامه‌نویسی؛ تجلی ادبیات سیاسی

اندرزنامه‌نویسی ارائه مجموعه‌ای از راهنمایی‌های سیاسی عملی است که به سلطان یا پادشاه کمک می‌کرد بهترین روش‌ها و راهکارها را برای مدیریت مسائل و امور دولت بیابد. اندرزنامه‌نویسان با ملاحظهٔ واقعیت‌های اجتماعی و واقع‌بینی سیاسی، به بیان و تحلیل بایستگی‌های حاکمیت می‌پرداخته‌اند. درواقع آنان کوشیده‌اند با تدوین این آثار، الزامات سلطنت و حکومت را به سلطان و یا امیر زمانهٔ خویش آموزش دهند (شرفی، ۱۳۹۰: ۱۰۱-۱۰۲). اگرچه این سبک نویسندگی در دوره خلافت عباسی و در شرق جهان اسلام به طرز بارزی مشهود است، در مغرب نیز آثاری از ادبیات سیاسی و اندرزنامه‌نویسی وجود دارد. از مهم‌ترین دلایل انتشار تألیف این هنر نوشتاری در کشورهای مغرب اسلامی، سفر به سرزمین‌های شرقی و تأثیرپذیری از این نوع سبک تاریخ‌نگاری است؛ هرچند که هدف از این سفرها: حج، تجارت، طلب علم و یا اهداف سیاسی بوده است.

آنچه از آثار اندرزنامه‌نویسی در مغرب به دست ما رسیده، به اوایل قرن پنجم می‌رسد؛

---

۱. أحمد محمد سالم (۲۰۱۲)، *دولة السلطان؛ جذور التسلط و الاستبداد فی التجربة الإسلامیة*، قاهره: الهیئة العامة لقصور الثقافة.

۲. محمود اسماعیل (۲۰۰۱)، *الفکر التاریخی فی المغرب الاسلامی*، رباط: منشورات الزمن للنشر و التوزیع.

زمانی که سلاطین و امرا از عاملیت خلافت رها شده و به دنبال این بودند که حکومت مستقل و یا نیمه‌مستقل تشکیل دهند. از اولین آثاری که می‌توان به آن اشاره کرد: *الذهب المسبوک فی وعظ الملوک* است که توسط أبوعبدالله محمدبن أبی‌نصر الحمیدی (متوفای ۴۸۸ق/۱۰۹۵م) تألیف شده است. به احتمال زیاد، او این کتاب را هنگام اقامتش در مشرق نوشته است. رویکرد حمیدی به امر سیاسی، در رفتار و کردار حاکم معنا پیدا کرده و بر این باور است که بهبود اوضاع و استحکام حاکمیت به نگرش حاکم وابسته است؛ زیرا هرگاه سلطان صالح و عادل وجود داشته باشد، عدالت و درستی او بر سرزمینش نمود می‌یابد (حمیدی، ۱۴۰۲: ۱۳۸). حمیدی این نگرش را با داستان‌ها، روایات و مثال‌های فراوانی به حاکم بیان کرده و وی را به عدالت دعوت کرده است (همان، ۲۳۵). *سیاسة أو الاشارة فی تدبیر الامارة* از نخستین آثاری است که در اندیشهٔ سیاسی مغرب نگاشته شده و پس از آن به عنوان منبعی برای تاریخ‌نگاران بعدی در مغرب در نوشتن این نوع از تاریخ‌نگاری در قرن پنجم قمری/ یازدهم میلادی مورد استفاده قرار گرفته است. این پژوهش با تأکید بر کتاب مرادی، قدرت سیاسی در دوره مرابطون را ترسیم کرده است. آنچه در اندیشه سیاسی نگاشته شده، رویکردهای متنوعی را در برمی‌گرفته است؛ از جمله می‌توان به اندیشهٔ سیاسی با رویکرد فلسفی، نگرش تاریخی، اندیشه فقهی و آداب سلطانی (دوستی و فرهمند، ۱۳۹۲: ۹۵) اشاره کرد. اثر مورد مطالعه از جمله آداب سلطانی محسوب می‌شود.

محمدبن الحسن الحضرمی معروف به مرادی (متوفای ۴۸۹ق/۱۰۹۶م) با کنیه ابابکر، در قیروان متولد و برای کسب دانش به اندلس رهسپار شد. او در شعر، ادبیات و بلاغت معروف و سپس یکی از بزرگ‌ترین فقها و متکلمان مالکی زمان خود گشت (ابن‌بشکوال، ۱۹۵۵: ۶۰۴/۲). با حضور مرابطون در مغرب، نزد آنها رفت و از مهم‌ترین فقهای این حکومت محسوب می‌شد. اثر اصلی و منحصر به فرد وی *سیاسة أو الاشارة فی تدبیر الامارة* یکی از بهترین انواع اندرزنامه‌نویسی در مغرب دوره مرابطون است. مرادی اولین کسی بود که علوم اعتقادات را در مغرب اقصی وارد کرد (ابن‌الزیات، ۱۹۹۷: ۱۰۶). ادبیات سیاسی و اندرزنامه‌نویسی با وی در سرزمین مغرب آغاز شد و در دوره مرابطون به‌طور ویژه مورد توجه قرار گرفت. مرادی این کتاب را برای امیر ابوبکربن عمر (متوفای ۴۸۰ق/۱۰۸۷م) یکی از رهبران مرابطی، تألیف کرد و آن را به عنوان یک روش فکری قابل اجرا در زمینه کنش سیاسی و همچنین رفتار اخلاقی

قرار داد. مرادی از جمله سیاست‌نامه‌نویسان است که در اثر خود، به چگونگی حکمرانی و با هدف حفظ ملک و سلطنت، به آموزش سیاسی پرداخته است. او هدف از تألیف کتاب را آموزش ادب ملکداری به امرا بیان کرده است (مرادی، ۱۹۸۱: ۱۶؛ ناصری طاهری، ۱۳۷۱: ۵۸). این کتاب به انسان، روابط اجتماعی و وضعیت‌های روانی توجه دارد؛ همچنین به مسائل سیاست عمومی مرتبط با دستگاه اداری و قدرت اجرایی و چگونگی تعامل بین امیران و مردم، سربازان و فرماندهانشان اهمیت می‌دهد (مرادی، ۱۹۸۱: ۳۷؛ النانی، ۱۹۹۹: ۹۲). مرادی کتاب خود را به سی فصل تقسیم کرده است. با مراجعه به فهرست موضوعات کتاب، متوجه می‌شویم که هر یک عنوان خاص خود را دارند و این فصل‌ها به‌طور متوسط حدود دو و نیم صفحه بوده که همگی مربوط به تربیت اخلاقی و اندرزنامه‌نویسی سیاسی است؛ از اصرار به خواندن و آموختن تا آداب نگاه و فهم؛ و از موضوعات مربوط به اطرافیان و سربازان شاه تا موضوعات مربوط به سیاست و احوال سلطان. علاوه بر این، فصولی مربوط به اصول اخلاقی مربوط به رفتار، مانند مواجهه با بردباری و کنترل خشم و قناعت، صلابت و تکبر و تسلیم، شجاعت، ترس و سایر صفاتی که نیازمند صبر، دانش و بصیرت است، آمده است (سیدی بن مناه، ۱۹۹۹: ۸۵). اهمیت کتاب *سیاسة أو الاشارة* در این است که یکی از نخستین آثاری است که در اندرزنامه‌نویسی و ادبیات سیاسی مغرب تألیف شده و پس از آن به عنوان منبعی برای تاریخ‌نگاران بعدی این حوزه از جهان اسلام، مورد استفاده قرار گرفته است. از مهم‌ترین منابع مرادی، *الادب الکبیر* ابن‌مقفع، آثار ارسطو، *کلیله و دمنه*، *عیون الاخبار* ابن‌قتیبه دینوری و همچنین *التمثیل و المحاضره* ثعالبی است. گفتنی است مؤلفانِ پس از او، از این اثر استفاده کرده‌اند؛ از جملهٔ آن می‌توان به ابن‌خلدون در *مقدمه*، ابن‌رضوان در *الشهب اللامعة فی السیاسة النافعه* و ابن‌الازرق در *بدائع السلک فی طبائع الملک* نام برد.

مرادی با امیر ابوبکربن عمر مرابطی همراه بود. امیر بیشتر در صحرا و مناطق جنوبی مغرب با قبایل متعدد درگیر نبرد بود (ابن‌أبی‌زرع، ۱۹۳۶: ۳۰) و در سال ۴۵۳ق. پسرعموی خود یوسف‌بن تاشفین را عهده‌دار مغرب کرد (*حلل الموشیه*، ۱۹۷۹: ۱۱). ابوبکربن عمر در سال ۴۶۵ق. به مغرب بازگشت و با یوسف ملاقاتی داشت (ابن‌خطیب، ۱۹۶۴: ۲۳۳). او پس از آنکه شکوه و جلال پسرعموی خود را دید (محمود، [بی‌تا]: ۲۲۰)، با همراهی فقها و اعیان دولت، زمام امور را به یوسف واگذار کرد و خود تا پایان عمر در اغمات باقی ماند (ابن‌أبی‌دینار، ۱۲۸۶: ۱۰۴). با

وجود آنکه قدرت مرابطون در اختیار یوسف‌بن تاشفین قرار گرفت (ابن‌خلدون، ۱۹۵۹: ۱۹۰/۵)، مرادی هیچ‌گاه ابوبکر را رها نکرد و تا زمان فوت امیر، همدم او باقی ماند (۴۸۰ق/۱۰۶۱م). مرادی سپس به اندلس سفر کرد و دو سال در اندلس بود؛ تعاملاتی نیز با علمای اندلس داشت، پس از آن به مغرب بازگشت و در عزلت از دنیا رفت.

۱-۲. در اهمیت حکمت و عقلانیت

از نظر موضوع فصل‌ها، چنین به نظر می‌رسد که در پردازش محتوای آنها عدم انسجام وجود دارد؛ زیرا در یک موضوع صحبت می‌کند و سپس در فصل یا دو فصل بعدی آن را قطع و به موضوع دیگری می‌پردازد. فصل اول که به عنوان مقدمه‌ای برای کتاب دیده می‌شود، نویسنده سخن خود را با دعا برای امیر ابوبکربن عمر آغاز کرده مبنی بر اینکه خداوند به او حکمت عطا کند و «به تعالی» برساند (مرادی، ۱۹۸۱: ۵۳). آنچه اهمیت دارد، تأکید بر «حکمت» برای حاکم است که در فصل دوم نیز با عنوان «در آداب نگرش و عقلانیت» بیان شده و به نحوی ادامهٔ همان بحث است. مرادی به ستایش عقل پرداخته و توصیه کرده است که چه در سیاست دولت و چه در امور زندگی شخصی امیر، از عقلانیت و نگرش حکیمانه استفاده شود. در پایان این فصل آمده: «عقل کلید دستیابی به حکمت و درک سیاست است» (مرادی، همان، ۶۰). از همین مطالب ابتدایی متوجه می‌شویم که مرادی برخلاف بیشتر اندرزنامه‌نویسان، تملق و درخواست از حاکم نداشته و به صورت واقع‌نگرانه سخن از حکمت و عقلانیت داشته است. مرادی همچنین از اولین چیزی‌هایی که به حاکم توصیه کرده، دعوت به اعتدال بوده است (همان، ۶۷). جالب آنکه در بخشی از همین توصیه، معتقد است برای اینکه اعتدال در سیاست محقق شود، امیر باید اعتدال در خوراک و نوشیدنی را مورد توجه قرار دهد: «کسی که بر هوا و هوس خود تسلط ندارد، نمی‌تواند بر آرای خود نیز تسلط داشته باشد» (همان، همان‌جا). همچنین در جایی دیگر به امیر خود پیشنهاد داد: «اگر در شناخت فردی دچار تردید شدید، می‌توانید از طریق دیدگاه و نظرات او، به جایگاه عقل وی پی ببرید» (همان، ۱۷). مرادی مردم را به سه گروه «نیکوکار فاضل، پست و بی‌مقدار و متوسط این دو» تقسیم و به امیر توصیه کرده است با هر گروه مطابق با آنچه شخصیت آنها نشان می‌دهد، رفتار کند؛ در غیر این صورت در محاسبه عاقل نیست (همان، ۱۶۳). مرادی در بخشی با عنوان «دوراندیشی و غفلت» اشاره به

تدبیر در امور داشته و آورده: «دوراندیش کسی است که قبل از وقوع امور، به آن بنگرد و غافل کسی است که به دلیل ناتوانی در غفلتش، امور را تدبیر نمی‌کند و حتی این موضوع به نابودی او منجر می‌شود (همان، ۱۳۵).

۲. مرابطون؛ شکل‌گیری اندیشه سیاسی در مغرب

۲-۱. اولین تجربهٔ حکومتی بربرها

مسئلهٔ مهمی که مرابطون با آن مواجه بودند، فقدان تجربهٔ حکومت بود. آنها در پی ایجاد امپراتوری بربرها بودند؛ در سرزمینی که هیچ‌گاه این اتفاق به این شکل روی نداده بود. مرابطون در ابتدا با آداب و رسوم زندگی شهری و ساختار تشکیلات حکومتی آشنا نبودند و در قالب مجموعه‌ای از رسوم قبیله‌ای، اقتدار شخصی و گاه آموزه‌های ایدئولوژیکی، حاکمیت محدودی ایجاد می‌کردند. آنها که شعبه‌هایی از صنهاجه، مانند گداله، مسوفه، لمبتونه و جزوله شمرده می‌شدند (ابن‌خلدون، ۲۰۰۴: ۷۳/۱) و بیشتر آنها دامدار و کمتر کشاورز بودند، اخلافشان به مناطق جنوبی مغرب، یعنی صحرا آمدند و در ناحیه سنگال مستقر شدند (ابن‌أبی‌زرع، ۱۹۳۶: ۷۵). شیوهٔ غیرمتمرکز سازمانی و اتکا به رسوم قبیلگی در مرحله نخست، فقدان مفهوم حاکمیت و قدرت سیاسی را برای آنها نمایان می‌ساخت. مشکل ماهوی بربرهای صنهاجی، لزوم کسب مشروعیت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی در منطقه بود. دربارهٔ ساختارهای نظام مشروعیت مرابطون در مرحلهٔ ابتدایی جنبش، با توجه به نارضایتی قبایل صنهاجی از تسلط زناتی‌ها، منابع تأکید بر شکل‌گیری نزاع و رقابت قبایل بربر و در رأس آن جدال صنهاجی-زناتی دارند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۷: ۳۴۰/۹)؛ مسئله‌ای که رهبران جنبش را به پذیرش آرمان استقلال سیاسی و خودمختاری رهنمون ساخت. یحیی‌بن عمر، عبدالله‌بن یاسین و ابوبکربن عمر رهبران اولیه، از خلأ قدرت و ساختار نامتمرکز سیاسی مغرب بهره بردند و با پیروزی بر زناتی‌ها، به جنبش مرابطون موجودیت دادند. آنها علاوه بر تلاش برای کسب مشروعیت، به دنبال فرا گرفتن شیوه حکومت‌داری و پی‌ریزی ساختار حکومتی بربرها بودند.

تلاش مرابطون برای اینکه رهبران نخستین را با فقهای مغرب ارتباط دهند، این جریان را به شکل‌گیری اندیشهٔ سیاسی سوق داد. یحیی‌بن ابراهیم از نخستین رهبران مرابطی، در سال ۴۴۰ق. برای ادای حج به حجاز سفر کرد و در بازگشت در مجلس درس فقیه ابوعمران فاسی،

تحت تأثیر افکار وی قرار گرفت. به دنبال آن، مطرح شدن عبدالله‌بن یاسین جزولی (متوفای ۴۵۱ق/۱۰۵۹م) و رهبری جنبش مرابطون صورت گرفت (ابن‌اثیر، ۱۹۶۷: ۳۲۸/۸). استمداد از خلیفهٔ اسلامی در بغداد از طریق تمایل به مذهب مالکی‌گری (رهبری و خضری: ۱۳۹۸: ۶۹)، مبارزه با اندیشه و تفکر فاطمیان (Bennison, 2016: 236) و حضور در جبهه‌های جهاد با مسیحیان،[1] ساختار نظام سیاسی مرابطون را پی‌ریزی کرد. بخشی از مبانی فکری و ماهیت نظام اندیشه‌ای مالکی نیز در پیشبرد ساختار قدرت مرابطون بی‌تأثیر نبوده است؛ آنجا که در این اندیشه و مسلک، با توجه به اهمیت اصل «ضرورت پیروی از حکومت وقت» هرگونه مخالفت و خروج علیه حکومت را ملغی می‌کرد (مالک‌بن انس، ۲۰۰۹: ۶۲/۱، ۱۷۹). مالک به قیام علیه خلفای جور اعتقادی نداشت و قبول حکومت تغلبیه را در قالب وجوب طاعت مفضول مطرح کرده و گفته بود اگر خلیفه یا حاکم متغلَب بر مردمی مستولی گردید و مردم در ابتدای تصدی قدرت توسط او از ولایت او خشنود نبودند، در صورتی‌که بتواند عدالت پیشه کند و مردم را تحت حکومت خویش درآورد، حکومت وی مشروعیت دارد و مردم موظف‌اند از چنین حاکمی اطاعت و فرامین وی را اجرا کنند (ابوزهره، ۲۰۰۵: ۲۱۲). کارکرد ایدئولوژی، ارائهٔ تصویری خیالی از رابطه تخیلی میان افراد و شرایط موجود برای رسیدن به یک هدف است که بر پایه عقاید طبقه حاکم طرح‌ریزی و پیاده می‌شود. در این روند، دولت پشتیبان نویسندگان و آثاری است که این برنامه را عملی و اطاعت به انجام آن را در بین اتباع یک جامعه محقق می‌کنند (آلتوسر، ۱۳۸۷: ۳۵۲-۳۵۵)

۲-۲. ضرورت سلطنت، گفتمان عدالت و مردم

قرون میانه در تاریخ اسلام به واسطه فروپاشی هژمونی گفتمان خلافت عباسی، تکثر حاکمان محلی و شکل‌گیری نوعی بی‌نظمی در ساختار سیاسی، باعث شد برخی از متفکران به اندیشه‌ورزی روی آورند و به دفاع از سلطنت بپردازند. این امر بیشتر در شرق جهان اسلام نمود داشت و البته در حوزه غرب جهان اسلام نیز شرایط تقریباً مشابه بود. حضور سلجوقیان و ساخت قدرت سیاسی آنها، به گونه‌ای با مطرح شدن مرابطون شبیه بوده و از این بُعد می‌تواند قابل توجه باشد.

---

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:
Amira K. Bennison (2002), *Jihad and its Interpretations in Precolonial Morocco*, London: Curzon.

در فرایند قدرت‌سازی، امیران استیلا با عنوان «سلطان» تبدیل به عالی‌ترین مقام نظامی–سیاسی شدند و در این دوره، با توجه به اضمحلال و ضعف خلافت عباسی، به تعبیر ابن‌خلدون «سلطنت» جایگزین «خلافت» شد (ابن‌خلدون، ۲۰۰۴: ۳۸۱/۱). مغرب اسلامی سرزمینی است که با وجود دوری از خلافت بغداد، تحولات متعددی داشته و از عصری موسوم به فتوحات تا شکل‌گیری دولت مرابطون، گروه‌های زیادی در آنجا حضور یافتند و حتی حکومت تشکیل دادند. مغرب همواره با دولت‌های کوچک و عموماً نظام سیاسی ناپایدار همراه بوده است (Gómez-Rivas, 2021: 92) که نتیجه آن هرج‌ومرج و بی‌توجهی به شریعت بود. بر این اساس، جامعهٔ اسلامی دوره میانه ساختار ویژه‌ای پیدا کرده بود که جز توجیه نظری سلطه و اقتداری که در عمل بدان گرفتار شده بود، چاره و گریزی نداشت (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰۴). مسئلهٔ اندیشه سیاسی و رواج اندرزنامه‌نویسی، مورد توجه قرار گرفت و در پیکربندی قدرت نقش مهمی ایفا کرد. هدف اصلی سیاست‌نامه‌نویسان، چگونگی حفظ و گسترش قدرت سیاسی حاکم و توجه به مردم و رعایت حقوق آنها بوده است (معین‌آبادی، ۱۳۹۹: ۷۲). بدین ترتیب، مفهوم «سلطان» در ادبیات سیاسی دوره میانه، به عنوان مفهومی مشخص مطرح شد و اندرزنامه‌نویسی به کمک سلاطین آمد. ابن‌عبدربه عمران و تمدن را نیازمند سلطان می‌دید (ایبش و کوسوجی، ۱۹۹۴: ۱۳۱) ابن‌الازرق به توجیه سلطنت پرداخته (ابن‌الازرق، ۱۹۷۷: ۶۸/۱)، ماوردی دین و سلطنت را ملازم یکدیگر می‌دانست (ماوردی، ۱۹۸۷: ۲۰۱) و طرطوشی بر همین اساس، وجود سلطان در زمین را بسان وجود خداوند برای نظم عالم، ضروری می‌دانست (طرطوشی، ۱۹۹۴: ۱۵۶). به هر حال، اندیشهٔ دوره میانه در ناخودآگاه خود، از شبح هولناک هرج‌ومرج، احساس ناامنی می‌کرد و با فقدان هرگونه بدیلی، تنها راه‌حل موجود در چشم‌انداز خود را منحصر در حضور سلطان می‌دید (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰۶). بر همین مبناست که با توجه به نابسامانی قبل از حضور مرابطون در مغرب، در مهم‌ترین رساله سیاسی این دوره، مرادی نیز در این باره اظهار نظر کرده و معتقد است «سلطان مسئول همه امور و افراد است» (مرادی، ۱۹۸۱: ۱۱۰). بعد از اینکه مفهوم سلطان به عنوان یک امر واقع مورد توجه اندیشه سیاسی قرار گرفت، در مرحله بعد به مفهوم «عدالت» به عنوان یکی از شروط سلطان، فارغ از مبانی مشروعیت دیگر به‌تدریج پرداخته شد. با توجه به اینکه سلطان و امیر مسئول تحقق داوری است و در موضع قدرت می‌باشد، مفهوم عدالت را او تعیین می‌کند و چه بسا اندرزنامه‌نویسان مطالب مربوط به عدالت را طوری تنظیم می‌کردند

که با اهداف حاکم برای استمرار حاکمیتش مرتبط بوده باشد (بوتشیش، ۲۰۱۴: ۱۸).

از مهم‌ترین مفاهیم در ساخت نظم سیاسی جدیدی که مرابطون ایجاد کردند، تضاد و تقابل با نظام پیشین بود که در مفهوم غارت و راهزنی نمودار می‌شد. مرابطون موفق شده بودند با سرکوب گروه‌های متعدد محلی و حکومت‌های ضعیف، مقدمات امنیت و ثبات را در مغرب فراهم کنند (حرکات، ۲۰۰۰: ۱۵۷/۱)؛ مسئله‌ای که با بازارها و تبادلات تجاری ارتباط مستقیمی داشت. این ثبات به اقتدار حاکم مرابطی و ساختار مشروع حکومت او منجر شد و در شکایت‌ها و مظالم، به دعاوی مردم رسیدگی می‌کرد و نظام مالیاتی را به چالش می‌کشید. آنچه نمود بسیاری در اندرزنامه‌نویسی‌ها دارد، تأکید بسیار بر مفهوم عدالت و توجه به آن برای امیران و حاکمان سیاسی است. عدالت در پی خود نظمی به همراه می‌آورد که در نهایت، به بازتولید قدرت در حکومت منجر می‌شود و این نظم ارگانیکی تا زمانی که سرآغاز آن یعنی عدالت در میان رعیت برقرار باشد، به‌طور خودکار عمل می‌کند و تولید نهایی آن، افزایش قدرت حاکمیت است (دلیر، ۱۳۸۹: ۵۸–۵۹).

پارادایم اصلی در ساحت اندیشه‌ای اندرزنامه‌نویسان در اسلام، عدم توجه به دنیاگرایی و آگاه کردن حاکمان از عواقب امور می‌باشد. مرادی در کتاب خود، از عدل و عدالت برای امیر مرابطی سخن گفته و علت آن نیز در این است که ساختار سیاسی روی کار آمدن مرابطون و تحولات منطقه مغرب، ایجاب می‌کرد که گفتمان عدالت به عنوان مفهومی مطرح شود تا به شکل‌گیری قدرت سیاسی منجر شود؛ مفهومی که برای بربرها بسیار جذاب و برای حاکمان بسیار مورد نیاز بود. نظام سیاسی در آن روزگار، چه در مغرب و چه در اندلس بسیار گسیخته بود. عدالت در گفتمان مرادی، با آنچه شریعت‌نویسان و فقها ارائه می‌دهند، متفاوت است. عدالتی که مرادی به تصویر می‌کشد، عدالت فقاهتی نیست و به دیگر معنا به گناهان کبیره و عدم اصرار به گناهان صغیره اشاره چندانی ندارد. معنای مستفاد از عدالت مدّ نظر مرادی، مقوّم قدرت اجتماعی امیر است. مرادی برای یکدست کردن نظم گفتمانی مدّ نظر خود، معنای عدالت را به شکلی بیان می‌کرد که با انگاره‌های معتزلیان تناسب دارد. مرادی معتقد بود: «عدالت شأن و جایگاه سلطان را می‌افزاید و او را بر دشمنش پیروز می‌گرداند» (مرادی، ۱۹۸۱: ۱۰۷)، اما «حاکمان ظالم موجب فساد در دین، خسران دنیا و آخرت می‌شوند» (همان، ۱۰۸).

با توجه به اینکه در رسالهٔ مرادی از جاحظ بارها یاد شده، جا دارد که در این باره به

دیدگاه جاحظ در این موضوع اشاره شود که بر همین اساس، جاحظ اشاعره را یاران حاکمان غالب خوانده و آنها را مورد انتقاد قرار داده که سیاست‌های ظالمانه را توجیه کرده‌اند (جاحظ، ۱۹۶۴: ۱۸). همچنین قاضی عبدالجبار در *المغنی* فصلی با عنوان عدالت دارد مبنی بر اینکه: «آن کسی شایسته امامت است که عادل باشد و امامت فاسق جایز نیست» (قاضی عبدالجبار، [بی‌تا]: ۲۰۱). مرادی به خوبی به امیر گوشزد می‌کرد: «چیزی که عقل ایجاب می‌کند آن است که فروتنی و احترام تنها برای علما، والدین و سلطان عادل مناسب است» (مرادی، ۱۹۸۱: ۱۳۱). مرادی عدالت را به سه نوع تقسیم کرد که حاکمان براساس هر یک، سیاستی در پیش می‌گیرند؛ عدالت امانتی، عدالت روشمند و عدالت تباه‌شده. اولین نوع عدالت، مورد تأیید رعایاست و حتی اگر طرفی از آنها نارضایتی خود را ابراز کند، آن در مسیر عدالت سلطان تأثیری ندارد. دستهٔ دوم از عدالت، مستلزم آن است که سلطان دارای روشی دقیق از مهارت‌های اداری و تدبیر باشد تا بتواند حمایت و همراهی رعیت را جلب کند. در این صورت، او باید دستورالعمل داشته باشد که رعایا به آن عادت کنند و با آن آشنا باشند. ممکن است از واکنش‌ها در امان نباشد، اما اگر محکم باشد، می‌تواند با آنها روبه‌رو شود. در دستهٔ سوم نیز هدف سلطان در آن، لذت مادی و زودگذر است که با هزینهٔ رعیت به دست می‌آید؛ به همین دلیل این عدالت را به عنوان لذتی زودگذر و ویرانی دائمی توصیف کرده‌اند (همان، ۱۰۷–۱۰۸).

اگرچه مرادی فصل مستقلی به رعیت و مردم اختصاص نداده، اما در تمامی مطالب رساله سیاسی او، به طرز قابل توجهی به رعیت توجه شده است. برخلاف بیشتر رسائل سیاسی که در این مورد مطالب نداشته و یا رعایا را تحقیر کرده‌اند، مرادی به امرا توصیه کرده است که با رعایا به عدالت رفتار کنند و رجال دولتی و فرماندهان ارتش نباید به آنها آسیب برسانند و با مردم مهربان باشند (همان، ۸۳). او با صراحت به امیر می‌گفت برای دوست خوب خود، جان و مال خود را ببخش، برای آشنایانت حمایت و کمک کن و برای عموم مردم مهربانی و محبت خویش را دریغ نفرما (همان، ۷۹). همچنین تأکید فراوان داشت که باید از حال و احوال رعیت و مردم به‌طور مداوم باخبر شود و اگر به کسی ستمی شده است، رسیدگی گردد (همان، ۸۷). مرادی توصیه می‌کرد که موانع و فاصله بین امیر و مردم برداشته شود (همان، ۸۸)، حتی دربارهٔ رسیدگی به مطالبات مردم، گفته است اگر کسی طی مسیری دادخواهی کرد و موضوعش جزئی بود، در همان لحظه رسیدگی شود؛ در غیر این صورت او را به دارالحکومه دعوت کنید (همان، ۹۰).

دربارهٔ نحوه داوری نیز توصیه می‌کرد که اگر حاکم با تضییع حقوق مردم، نیروهای خود را تقویت کند، درواقع به نیروهای خود آسیب وارد کرده و حاکمیت خود را فاسد کرده است (همان، ۹۳).

۳. آیین حکومت‌داری و ساختار اداری

مسئلهٔ اصلی قدرت‌گیری مرابطون، تشکیل اولین دولت مستقل برای مردم بومی منطقه بود که در ساختار غیرمتمرکز و مراکزی در صحرا به نام «رباط» شکل می‌گرفت (ابن‌أبی‌زرع، ۱۹۳۶: ۱۲۵) و به نحوی شیوهٔ غارتگرایانه قبیله‌ای آنها را ساماندهی می‌کرد. رهبران مرابطی به صورت سرّی و به دنبال ملاقات و مذاکره مخفیانه، قبایل متعدد را دور یکدیگر جمع کردند (سالم، ۱۹۹۹: ۶۰۸)، اما مسئله‌ای که در ابتدا وجود داشت، حاکمیت رسوم قبیلگی آنها بود. فرهنگ صحرانشینی و ساختارهای آن به خوبی با جزم‌اندیشی و ظاهری بودن مالکی منطبق شد. بنابراین نوعی مشروعیت صنهاجی-مالکی در ابتدا شکل گرفت و پس از ورود قبایل دیگر و گروه‌های فکری، این امر اندکی متحول شد (Gómez-Rivas, 2021: 92).

بخش مهمی از رساله مرادی دربارهٔ حکومت و حکومت‌داری (مرادی، ۱۹۸۱: ۳۵) و همچنین انتخاب شایستگان نگاشته شده است (همان، ۴۰، ۴۵، ۴۷)؛ زیرا مرابطون در ابتدای راه بودند و می‌بایست با مباحث مختلفی از این دست آشنا شوند. بخشی از آن در تشویق او به شتاب، همچنین هشدار او از خطر رقبایش نهفته است (همان، ۵۷) و اینکه باید هر چه زودتر از شر آنها خلاص شود قبل از آنکه توطئه‌شان علیه او موفق شود و او را از امارت برکنار کنند؛ که این اتفاق به‌طور ناگهانی واقعاً رخ داد. نصایح مرادی به امیرش ابوبکربن عمر، بسیاری از «ناگفته‌ها» را در سطح سیاسی آشکار می‌سازد. این نصایح نشان‌دهنده اختلافات بین اعضای خانواده حاکم، به‌ویژه بین امیر ابوبکربن عمر و فرمانده ارتش و پسرعمویش یوسف‌بن تاشفین است. این اختلافی که مورخان درباره آن سکوت کرده‌اند، نه به دلیل اهمیت نداشتن، بلکه به این دلیل است که به عزل ابوبکربن عمر از امارت منجر گردید که به دست رقیبش یوسف‌بن تاشفین انجام شد (*الحلل الموشیه*، ۱۹۷۹: ۲۳؛ ابن‌أبی‌زرع، ۱۹۳۶: ۸۳).

مرادی در نصایح خود به امیرش، به انتخاب وزرا، نویسندگان، رجال دربار، قضات، کارگزاران و فرماندهان ارتش توجه ویژه‌ای داشته است. دلیل این توجه آن بود که او به این باور رسید که

با اصلاح آنها، دولت اصلاح می‌شود. آنها به دلیل شغلشان واسطه‌ای بین امیر و رعیت بودند و با رفتار خوبشان با رعیت، ثبات برقرار می‌شد؛ وگرنه دولت در معرض خطرات قرار می‌گرفت اگر رعیت بر امیر خشمگین می‌شد. حتی اگر امیر صالح باشد و همکارانش فاسد باشند، دولت فاسد می‌شود. بنابراین مرادی توصیه کرده است که امیرش باید کسی را برای تصدی مشاغل عمومی انتخاب کند که دارای صفات «امانتداری، آگاهی از امور مالیاتی، بصیرت در حساب و مهربانی با رعیت» (مرادی، ۱۹۸۱: ۸۳) باشد. مرادی برای اینکه امیر مرابطی در اداره امور بهتر عمل کند، منصب «مشاور امیر» را پیشنهاد داده بود و اینکه این شخص باید از میان افرادی انتخاب شود که خوش‌فکر و دارای دوراندیشی باشد؛ زیرا «مشاور برجسته و باهوش، با تصمیمات خود به امیر کمک می‌کند» (همان، ۸۴). مرادی همچنین برای امیر تأکید داشت: «کسی که در گزینش مکتوبات، نزدیکان و یارانش خوب عمل نکند، بعید است که در اداره حکومت نیز خوب عمل کند» (همان، ۸۵). در ادامه، توصیه کرده است که درباره نزدیکان و درباریان، با همه افراد طبق اصل برابری رفتار کند؛ زیرا سیاست تبعیض منجر به کنار رفتن افراد شایسته خواهد شد (همان، ۹۴). مرادی در مطالبی جالب دربارهٔ شناسایی شایستگان، به امیر توصیه می‌کرد افراد شایسته لزوماً آنهایی نیستند که امیر بشناسد، بلکه باید «به دنبال اهل فضل در میان کسانی باشد که نمی‌شناسد؛ زیرا برخی از مردم برای یک کار مناسب‌اند و برای کار دیگر مناسب نیستند» (همان، ۹۸).

انتخاب فرماندهان شایسته برای ارتش و همچنین آموزش سربازان، از دیگر مطالب رساله مرادی محسوب می‌شود. در این مطالب، به طرح‌ها و وظایف و در نهایت، به مفهوم جنگ در شریعت اسلامی اشاره شده است. مرادی آورده است: «سربازان از نژادهای مختلف و قبایل گوناگون باشند که نتوانند در مورد یک نظر واحد در شرایط اضطراری به توافق برسند» (همان، ۱۴۹). به نظر می‌رسد چنین نگرشی به قبیلهٔ «لمتونه» ارتباط داشته است؛ زیرا یکی از دلایل کنار رفتن امیر مرابطی و روی کار آمدن یوسف‌بن تاشفین، تحرکات همین قبیله بوده است. جالب اینکه امیر یوسف‌بن تاشفین این سخن مرادی را سرلوحهٔ کار خود قرار داد و زمانی که به قدرت رسید، علاوه بر لمتونیان، عناصر مختلفی از قبایل صنهاجه، مصموده، زناته و گروه‌های دیگری چون سودانیان، نصاری اندلس و عرب‌های هلالی را به ارتش اضافه کرد (ابن‌عذاری مراکشی، ۱۹۵۰: ۸۰/۳). مرادی دربارهٔ مواجهه با دشمن به امیر توصیه می‌کرد که «حاکم باید

در ابتدای مواجهه دشمن با نرمی، سخاوت، آرامش و گفت‌وگو وارد شود» (مرادی، ۱۹۸۱: ۱۵۲). اگر در ادامه دشمن توجهی نکرد، چاره‌ای جز نبرد نیست. البته اگر دشمن تقاضای صلح داد، بهتر است که صلح صورت گیرد و بر این اساس، باید افرادی خبره و کاردان را برای برقراری آن انتخاب کرد (همان، ۱۵۳). مرادی سخنی زیبا در این باره آورده است که: «برای جنگیدن و جهاد، عشق نیاز است و آنچه ترس‌ها را از بین می‌برد، امنیت و صلح است» (همان، ۷۸).

۳-۱. آداب و اخلاق

بخش مهمی از نصایح مرادی به امیر مرابطی، در ارتباط با آداب و اخلاق است؛ امری که به کاربرد عملی اشاره دارد. بهترین هدیه‌ای که دوستان می‌توانند به یکدیگر تقدیم کنند و از آن رضایت داشته باشند، آیین آداب معاشرت و درک شرایط است؛ که این مسئله طی اعصار گذشته به دست آمده و در حیات آیندگان نیز تداوم خواهد یافت. کسانی که آن را با بینش به دست آورده‌اند، با گذر عمر تجربه کرده، از اعماق گذشته بیرون آورده و مانند طلا انباشته‌اند؛ زیرا آنها بیشتر از دیگران خود را در گذشته دیده و در امور تجربهٔ بیشتری کسب کرده بودند و ذهن‌هایشان قوی‌تر بوده و در امور تسلط بیشتری داشتند. ما دریافتیم که آنها در کتاب‌های باقیمانده از دیدگاه‌های گذشته و حکمت جاودانه‌اند و نمونه‌های شفابخشی را برای تجارب و ملاحظه ارائه کردند. این امر ما را از تلاش‌های بی‌وقفهٔ شبانه‌روزی و زحمت و مشقت تحقیق بی‌نیاز می‌کند (همان، ۱۵). دربارهٔ «گفتار و سکوت» به امیر توصیه می‌کرد وقتی عقل کامل شود، سخن گزیده می‌شود، پس قبل از بیان کلام، در آن تأمل کن (همان، ۱۱۹). او در جایی دیگر دربارهٔ «بردباری و صبور بودن» گفته است، در خود صبور بودن را تمرین کن؛ به‌خصوص در ارتباط با کسی که با تو مخالف است. این یکی از بهترین راه‌ها برای کسانی است که به عقلانیت، بخشش و مردانگی توجه دارند (همان، ۱۲۴). توجه به «میانه‌روی» و پرهیز از تعصب بی‌جا، در بخش‌های متعددی از این رساله دیده می‌شود؛ آنجا که امیر را مورد خطاب قرار داده و گفته بود: «همواره حد میانه را برگزین؛ به نحوی که کسی نداند به‌طور مشخص چه در وجود شما می‌گذرد و استنباط مشخصی نداشته باشد» (همان، ۸۹). او در بخشی دیگر اشاره کرده است: «حرمت را با به کارگیری در جای غیرمناسب، ضایع نکنید» و «میانه‌روی را همواره در نظر داشته باشید؛ زیرا زیاده‌روی در هر چیزی مذموم است» (همان، ۲۹). در جمله‌ای زیبا اشاره دارد که: «ادب نیکو

برای مردان به‌سان طلا برای زنان زینت‌بخش است» (همان، ۱۵۹). مطالب پایانی رساله نیز توجه مرادی به تقوای امیر مرابطی است: «تقوای خداوند عزّ و جلّ، نیرویی پایدار و سپری محافظ است. ظاهر تقوا عزت دنیا و باطن آن عزت آخرت است» (همان). در این کتاب اگرچه خطاب به امیر مرابطی آمده است که: «بنابراین در این کتاب برای شما نکات ارزشمندی از آداب امارت و شیوه وزارت تنظیم کرده‌ام و فصولی از انواع مدیریت و مشاوره برایتان شرح داده‌ام که از پیشینیان برگرفته شده و به بیان امور دین و دنیا می‌پردازد» (همان، ۱۶)، اما این اثر منحصر به امیر مرابطی نیست و درواقع، برای آنان که خواهان تربیت اخلاقی و رفتار سیاسی می‌باشند، شیوهٔ عملی ارائه می‌دهد.

نتیجه‌گیری

یکی از دلایلی که ادبیات سیاسی و آثار اندرزنامه‌نویسی در قرون میانهٔ اسلامی رواج یافت، تضعیف گفتمان خلافت عباسی و تکثر حاکمان محلی بود. این امر منجر به آن شد که برخی نویسندگان برای سلاطین و حاکمان، آثار سیاسی به رشته تحریر درآورند. بیشتر موضوعات آن، مسائل اخلاقی بود که به‌طور مستقیم به اصلاح رفتار حاکم و ارزیابی اعمال او می‌پرداخت. اندرزنامه همچنین مهارت‌های اجتماعی، مدیریت بر افراد، هنر گفت‌وگو و چگونگی رفتار با طبقات مختلف مردم را می‌آموخت و اغلب مباحثی دربارهٔ دوستی، ادب و نزاکت را در برداشت. در اندرزنامه با روحیه‌ای احتیاط‌آمیز و فائده‌جویانه، ضمن توجه به آخرت، به مسائل و رفتارهای این دنیایی نیز توجه می‌شد. تحولات قدرت سیاسی در مغرب تا قبل از روی کار آمدن مرابطون، سریالی از حکومت‌های متعدد با انگاره‌های مختلف بود که نتیجه آن هرج‌ومرج، احساس ناامنی و بی‌توجهی به ماهیت قدرت بود. دورهٔ مرابطون به سبب تشکیل نظام سیاسی متمرکز و حاکمیت بربرها، زمینه برای تدوین و تألیف متون آداب سلطانی و اندرزنامه‌نویسی سیاسی فراهم شد و یکی از مهم‌ترین آثار مغرب اسلامی به رشتهٔ تحریر درآمد. *السیاسة أو الاشارة فی تدبیر الامارة* از نخستین آثاری است که در اندیشه سیاسی مغرب نگاشته شده و مؤلفان پس از او، آن را مورد استفاده قرار دادند. مرادی این کتاب را برای امیر ابوبکربن عمر تألیف کرد و آن را به عنوان یک روش فکری قابل اجرا در زمینه کنش سیاسی و همچنین رفتار اخلاقی قرار داد. مرادی از جمله سیاست‌نامه‌نویسانی است که در اثر خود، به چگونگی

حکمرانی و با هدف حفظ ملک و سلطنت، به آموزش سیاسی پرداخته است. او هدف از تألیف کتاب را آموزش ادب ملک‌داری به امرا بیان کرده است. این کتاب به انسان، روابط اجتماعی و وضعیت‌های روانی توجه دارد؛ همچنین به مسائل سیاست عمومی مرتبط با دستگاه اداری و قدرت اجرایی و چگونگی تعامل بین امیران و مردم، سربازان و فرماندهانشان نیز اهمیت می‌دهد. کارکرد اصلی آن، مطرح کردن قدرت حاکم مجزا از خلافت و مسائلی برای آموزش به شاهزادگان و تعلیم الگوی رفتاری مطلوب برای نظام قدرت است. ابوبکر مرادی به منظور مشروعیت‌بخشی به امرای مرابطی، در از بین بردن نقش و جایگاه خلافت عباسی کوشیده است. بخش مهمی از رساله مرادی دربارهٔ حکومت و حکومت‌داری و همچنین انتخاب شایستگان نگاشته شده است. این اثر منحصر به امیران مرابطی نیست و درواقع برای آنان که خواهان تربیت اخلاقی و رفتار سیاسی می‌باشند، شیوهٔ عملی ارائه داده است.

منابع و مآخذ

- آلتوسر، لوئی (۱۳۸۷)، *ایدئولوژی و سازو برگ‌های ایدئولوژیک دولت*، ترجمهٔ روزبه صدر آرا، تهران: چشمه.
- ابن‌أبی‌دینار، محمدبن أبی‌القاسم (۱۲۸۶)، *کتاب المونس فی اخبار افریقیه و تونس*، تونس: مطبعة الدولة التونسیة.
- ابن‌أبی‌زرع، علی‌بن محمدبن احمد فاسی (۱۹۳۶) *الانیس المطرب روض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینة فاس معروف به روض القرطاس*، تحقیق محمد هاشمی فیلالی، مراکش: المطبعة الوطنیة.
- ابن‌اثیر، ابوالحسن علی‌بن محمد (۱۹۶۷م)، *الکامل فی التاریخ*، ج۸، ۹، بیروت: دارالصادر و دارالبیروت.
- ابن‌الازرق، ابوعبدالله (۱۹۷۷)، *بدائع السلک فی طبایع الملک*، تحقیق علی سامی النشار، ج۱، بغداد: دار الحریه.
- ابن‌الزیات، یوسف‌بن یحیی التادلی (۱۹۹۷)، *التشوف إلی رجال التصوف وأخبار أبی‌العباس السبتی*، تحقیق أحمد التوفیق، الرباط: منشورات کلیة الآداب، جامعة محمد الخامس.
- ابن‌بشکوال (۱۹۵۵)، *صله*، ج۲، قاهره: دار المصریه.
- ابن‌خطیب، لسان‌الدین (۱۹۶۴)، *اعمال الاعلام فی من بویع قبل الاحتلام من ملوک الاسلام*، تحقیق احمد مختار العبادی و محمد الکتانی، دار البیضاء: دار الکتاب.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۹۵۶–۱۹۵۹م)، *العبر و دیوان المبتداء و الخبر*، ج۵، بیروت: دار الکتاب البنانی.
- ..... (۲۰۰۴)، *مقدمه*، تحقیق عبدالله محمد الدرویش، ج۱، دمشق: دار یعرب.
- ابن‌رضوان، عبدالله‌بن یوسف (۲۰۰۲)، *الشهب اللامعة فی السیاسة النافعه*، دراسه و تحقیق و راجعه سلیمان

معتوق رفاعی و محمد شاذلی نیفر، بیروت: دار المدار الاسلامی.
- ابن‌عذاری مراکشی (۱۹۵۰)، *البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*، ج۳، بیروت: دارالثقافه.
- ابوزهره، محمد (۲۰۰۵)، *الامام الصادق؛ حیاته و عرصه آرائه و فقهه*، قاهره: دار الفکر العربیه.
- جاحظ، ابوعثمان عمروبن بحر لیثی (۱۹۶۴م)، *رسائل الجاحظ*، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مکتبة الخانجی.
- اسماعیل، محمود (۲۰۰۱)، *الفکر التاریخی فی المغرب الاسلامی*، رباط: منشورات الزمن للنشر و التوزیع.
- ایبش، یوسف و یاسوجی کوسوجی (۱۹۹۴)، *السلطنة فی الفکر السیاسی الاسلامی، نصوص مختاره و قراءات علی إمتداد آلف عام*، بیروت: دارالحمراء.
- بوتشیش، ابراهیم قادری (۲۰۱۴)، *خطاب العدالة فی کتب الآداب السلطانیه*، بیروت: مرکز العربی الابحاث و حراسة السیاسات.
- حرکات، ابراهیم (۲۰۰۰)، *المغرب عبر التاریخ؛ عرض لاحداث المغرب و تطوراته فی المیادین السیاسیه و الدینیه و الاجتماعیه و العمرانیه و الفکریه منذ ما قبل الاسلام الی العصر الحاضر*، ج۱، دارالبیضاء: دارالرشاد الحدیثه.
- *الحلل الموشیة فی ذکر الأخبار المراکشیة* (۱۹۷۹م)، تحقیق سهیل زکار، مغرب: الدار البیضاء.
- حمیدی، ابوعبدالله محمدبن أبی‌نصر (۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م)، *الذهب المسبوک فی وعظ الملوک*، تحقیق أبوعبدالرحمن‌بن عقیل الظاهری و عبدالحلیم عویس، ریاض: منشورات عالم الکتب.
- دلیر، نیره (زمستان ۱۳۸۹)، «طرح عدالت در سیرالملوک و مقایسهٔ آن با مبانی کلام ابوالحسن اشعری»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س۲، ش۷، صص۵۳-۶۹.
https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.22286713.1389.2.7.3.7
- دوستی، مجتبی و یونس فرهمند (پاییز و زمستان ۱۳۹۲)، «ابن‌رضوان مالقی و اندیشه سیاسی وی»، *مجله تاریخ و تمدن اسلامی*، س۹، ش۱۸، صص۹۱-۱۰۷. https://sanad.iau.ir/Journal/jhcin/Article/788042
- روزنتال، اروین آی جی (۱۳۸۷)، *اندیشه سیاسی اسلام در سده‌های میانه*، ترجمهٔ علی اردستانی، تهران: قومس.
- رهبری، نسرین و سید احمدرضا خضری (پاییز ۱۳۹۸)، «کاربست مذهب در سیاست داخلی مرابطین»، *فصلنامه تاریخ اسلام*، س۹، ش۳۵، صص۶۷-۸۵. http://journal.isihistory.ir/article-1-869-fa.html
- سالم، عبدالعزیز (۱۹۹۹)، *تاریخ مغرب فی العصر الاسلامی*، اسکندریه: مؤسسة شباب الجامعه للمطبعة و النشر و التوزیع.
- سیدی بن مناه (۱۹۹۹)، «الکتابة السیاسیة عند قاضی المرابطین أبی‌بکر المرادی الحضرمی؛ اعمال الندوة الدولة حول حرکة المرابطین»، *مجلة مصادر*، العدد الثانی، صص۸۳-۹۵.
- شرفی، محبوبه (پاییز ۱۳۹۰)، «اندرزنامه‌نویسی سیاسی در عصر ایلخانی»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، ۳ (۱۰)، صص۹۳-۱۱۴. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.22286713.1390.3.10.5.2
- صغیر، عبدالمجید (۲۰۱۰)، *المعرفة و السلطة فی التجربة الاسلامیة: قراءة فی نشأة علم الاصول و مقاصد الشریعه*، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب.

- طرطوشی، ابوبکر (۱۹۹۴)، *سراج الملوک*، تحقیق محمد منجی ابوبکر، قاهره: الدر المصریة البنانیه.
- العروی، عبدالله (۲۰۱۱)، *مفهوم الدولة*، بیروت: مرکز الثقافی العربی.
- العلام، عزالدین (۲۰۰۶/۱۴۲۷)، *الآداب السطانیه؛ دراسة فی بنیه و ثوابت الخطاب السیاسی*، کویت: المطابع الدولیة.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، *دانش، قدرت و مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی.
- قاضی عبدالجبار [بی‌تا]، *المغنی*، قاهره: مؤسسة العربیة العامة للتألیف.
- مالک‌بن انس (۲۰۰۹)، *الموطأ*، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره: دار احیاء المکتب العربیه.
- ماوردی، ابوالحسن (۱۹۸۷)، *تسهیل النظر و تعجیل الظفر*، تحقیق رضوان سید، بیروت: دار العلوم العربیه.
- محمد سالم، أحمد (۲۰۱۲)، *دولة السلطان؛ جذور التسلط والاستبداد فی التجربة الإسلامیة*، قاهره: الهیئة العامة لقصور الثقافه.
- محمود، حسن [بی‌تا]، *قیام دولة المرابطین*، قاهره: دار الفکر العربی.
- مرادی حضرمی، ابوبکر محمدبن حسن (۱۹۸۱)، *کتاب السیاسة أو الاشارة فی تدبیر الامارة*، تحقیق سامی النشار، دارالبیضاء: دارالثقافه.
- معین‌آبادی بیدگلی، حسین (۱۳۹۹)، «تحلیل مضمونی کنش‌های نخبگان سیاسی در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک»، *پژوهش‌نامه تاریخ اسلام*، ۱۰ (۴۰)، صص ۷۱-۹۴.
http://journal.isihistory.ir/article-1-1121-fa.html
- ناصری طاهری، عبدالله (۱۳۷۱)، «آئین ملکداری در چهار کتاب سیاسی»، *فصلنامه آینه پژوهش*، س۳، ش۱۶، صص۵۶-۶۱. https://jap.isca.ac.ir/article_1889_1.pdf
- النانی، ولد الحسین (۱۹۹۹)، «جوانب من حیاة قاضی المرابطین الامام الحضرمی»، *حولیات کلیة الاداب و العلوم الانسانیه*، العدد ۶، صص۸۹-۹۶.

منابع لاتین

- Bennison, Amira K. (2002), *Jihad and its Interpretations in Precolonial Morocco*, London: Curzon.
- …… (2016), *The Almoravid and Almohad Empires*, The Edinburgh History of Islamic Empires, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Gómez-Rivas, C. (2021), "Berber Rule and Abbasid Legitimacy: The Almoravids (434/1042–530/1147)", In *The Routledge Handbook of Muslim Iberia*, *UC Santa Cruz*, Report 5.

List of sources with English handwriting

- Abū Zahrah, M. (2005). *Al-Imām al-Ṣādiq: Ḥayātuhu wa ʿaṣruhu wa ārāʾuhu wa fiqhuhu*. Dār al-Fikr al-ʿArabī. **[In Arabic]**
- Al-ʿAlam, E. (2006). *Al-adab al-sulṭānīyah: Dirāsah fī binyat wa thawābit al-khiṭāb al-siyāsī*. Al-Maṭābiʿ al-Dawliyyah. **[In Arabic]**

- Al-ʿArawī, ʿA. (2014). *Mafhūm al-dawlah*. Markaz al-Thaqāfī al-ʿArabī. **[In Arabic]**
- Al-Jāḥiẓ, A. (1964). *Rasāʾil al-Jāḥiẓ* (A. S. M. Harun, Ed.). Maktabat al-Khānğī. **[In Arabic]**
- Al-Māwardī, A. A. (1987). *Tashīl al-naẓar wa taʿjīl al-ẓafar* (R. Sayyed, Ed.). Dār al-ʿUlūm al-ʿArabīyyah. **[In Arabic]**
- Al-Nānī, W. A. (1999). Jawānib min ḥayāt qāḍī al-murābiṭīn al-imām al-ḥaḍramī. *Ḥawliyāt Kulliyyat al-Ādāb wa al-ʿUlūm al-Insānīyah*, (6), 89–96. **[In Arabic]**
- Althusser, L. (2008). *Ideology and ideological state apparatuses* (R. Sadr Ara, Trans.). Chešmeh. **[In Persian]**
- Butchish, I. Q. (2014). *Khiṭāb al-ʿadālah fī kutub al-ādāb al-sulṭānīyah*. Markaz al-ʿArabī li-l-Abḥāth wa Ḥirāsat al-Siyāsāt. **[In Arabic]**
- Dalīr, N. (1389). Ṭarḥ-e ʿadālat dar *Sīr al-Mulūk* va moghāyeseh-ye ān bā mabānī-ye kalām-e Abū al-Ḥasan al-Ashʿarī. *Islamic History Studies,* 2(7), 53–69. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.22286713.1389.2.7.3.7 **[In Persian]**
- Dostī, M., & Farahmand, Y. (1392). Ibn Riḍwān Mālikī (d. 874 AH) and his political thought. *Journal of Islamic History and Civilization*, 9(18), 91–107. https://sanad.iau.ir/Journal/jhcin/Article/788042 **[In Persian]**
- Fīrḥī, D. (1378). *Dānesh, qudrat va mashrūʿīyat dar Eslām*. Nashr-e Ney. **[In Persian]**
- Ḥarakāt, I. (2000). *Al-maghrib ʿabar al-tārīkh* (Vol. 1). Dār al-Rishād al-Ḥadīthah. **[In Arabic]**
- Homaydī, A. (1402 AH/1982). *Al-dhahab al-masbūk fī waʿẓ al-mulūk* (A. A. R. A. al-Zaheri & A. H. Owais, Eds.). ʿĀlam al-Kitāb. **[In Arabic]**
- Ibish, Y., & Kosouji, Y. (1994). *Al-salṭanah fī al-fikr al-siyāsī al-islāmī*. Dār al-Ḥamra. **[In Arabic]**
- Ibn Abī Dīnār, M. (1286/1869). *Al-muʾnis fī akhbār Ifrīqīyah wa Tūnis*. Al-Maṭbaʿah al-Dawlīyah al-Tūnisīyah. **[In Arabic]**
- Ibn Abī Zarʿ, ʿA. (1936). *Al-anīs al-muṭrib: Rawḍ al-qirṭās* (M. al-Filali, Ed.). Al-Maṭbaʿah al-Waṭanīyyah. **[In Arabic]**
- Ibn al-Azraq, A. (1977). *Badāʾiʿ al-silk fī ṭabāʾiʿ al-mulk* (Vol. 1; A. S. al-Nashar, Ed.). Dār al-Ḥurriyyah. **[In Arabic]**
- Ibn al-Khaṭīb, L. (1964). *Aʿmāl al-aʿlām fī man būyiʿa qabl al-iḥtilām min mulūk al-Eslām* (A. M. al-Abadi & M. al-Katani, Eds.). Dār al-Kitāb. **[In Arabic]**
- Ibn al-Riḍwān, ʿA. (2002). *Al-shuhub al-lāmiʿa fī al-siyāsa al-nāfiʿa*. Dār al-Madā al-Islāmī. **[In Arabic]**
- Ibn al-Zayyāt, Y. (1997). *Al-tašawwuf ilā rijāl al-taṣawwuf wa akhbār Abī al-ʿAbbās al-Sabtī* (A. al-Tawfiq, Ed.). Manshūrāt Kulliyyat al-Ādāb, Jāmiʿat Muḥammad al-Khāmis. **[In Arabic]**
- Ibn Athīr, A. (1967). *Al-kāmil fī al-tārīkh* (Vols. 8–9). Dār Ṣādir; Dār Bayrūt. **[In Arabic]**
- Ibn Baškūwal. (1955). *Al-ṣilah* (Vol. 2). Dār al-Miṣrīyah. **[In Arabic]**
- Ibn ʿIdhārī al-Marrākushī, A. (1950). *Al-bayān al-mughrib fī ikhtiṣār akhbār mulūk al-Andalus wa al-Maghrib* (Vol. 3). Dār al-Thaqāfah. **[In Arabic]**
- Ibn Ḵaldūn, ʿA. (1956–1959). *Kitāb al-ʿibar wa dīwān al-mubtadaʾ wa al-khabar* (Vol. 5). Dār al-Kitāb al-Lubnānī. **[In Arabic]**
- Ibn Ḵaldūn, ʿA. (2004). *Muqaddimah Ibn Ḵaldūn* (Vol. 1; ʿA. M. al-Darrwish, Ed.). Dār Yaʿrab. **[In Arabic]**

- Ismail, M. (2001). *Al-fikr al-tārīkhī fī al-maghrib al-islāmī*. Zaman Publications. **[In Arabic]**
- Mahmoud, H. (n.d.). *Qiyām dawlat al-murābiṭīn*. Dār al-Fikr al-ʿArabī. **[In Arabic]**
- Mālik b. Anas. (2009). *Al-muwaṭṭaʾ* (M. F. ʿA. al-Baqi, Ed.). Dār Iḥyāʾ al-Maktabah al-ʿArabīyah. **[In Arabic]**
- Mohammad Salem, A. (2012). *Dawlat al-sulṭān: Judhūr al-tasalluṭ wa al-istibdād fī al-tajrībah al-islāmīyah*. Al-Hayʾah al-ʿĀmmah li-Qoṣūr al-Thaqāfah. **[In Arabic]**
- Moʿīn-Ābādī Bīdgolī, Ḥ. (1399). Taḥlīl-e maẕmūnī-ye konesh-hā-ye nokhbegān-e siyāsī dar *Siyāsat-nāmeh*-ye Khājeh Neẓām al-Molk. *Pazhūhesh-nāmeh-ye Tārīkh-e Eslām*, 10(40), 71–94. http://journal.isihistory.ir/article-1-1121-fa.html **[In Persian]**
- Morādī Ḥaḍramī, A. B. M. (1981). *Kitāb al-siyāsah aw al-ishārah fī tadbīr al-amārah* (S. al-Nashar, Ed.). Dār al-Thaqāfah. **[In Arabic]**
- Nāṣerī-Ṭāherī, ʿA. (1371). Āʾīn-e molkdārī dar chahār ketāb-e siyāsī. *Faṣlnāmeh-ye Āyīneh-ye Pazhūhesh*, 3(16), 56–61. https://jap.isca.ac.ir/article_1889_1.pdf **[In Persian]**
- Qāḍī ʿAbd al-Jabbār. (n.d.). *Al-mughnī*. Muʾassasat al-ʿArabīyah al-ʿĀmmah lil-Taʾlīf. **[In Arabic]**
- Rahbarī, N., & Kheżrī, S. A.-R. (1398). Kārbast-e mazhab dar siyāsat-e dākhelī-ye Morābeṭīn. *Faṣlnāmeh-ye Tārīkh-e Eslām*, 9(35), 67–85. http://journal.isihistory.ir/article-1-869-fa.html **[In Persian]**
- Rosenthal, E. I. J. (1387). *Andīsheh-ye siyāsī-ye Eslām dar sadeh-hā-ye miyāneh* (ʿA. Ardastānī, Trans.). Qūmes. **[In Persian]**
- Ṣaghīr, ʿA. al-M. (2010). *Al-maʿrifah wa al-sulṭah fī al-tajrubah al-islāmīyah: Qirāʾah fī nashʾat ʿilm al-uṣūl wa maqāṣid al-sharīʿah*. Al-Hayʾah al-Miṣrīyah al-ʿĀmmah lil-Kitāb. **[In Arabic]**
- Salim, A. (1999). *Tārīkh al-maghrib fī al-ʿaṣr al-islāmī*. Muʾassasat Shabāb al-Jāmiʿah. **[In Arabic]**
- Sharafī, M. (1390). Andarznāmeh-nevīsī-ye siyāsī dar ʿaṣr-e Īlkhānī. *Islamic History Studies*, 3(10), 93–114. https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.22286713.1390.3.10.5.2 **[In Persian]**
- Sīdī Bin Manāh. (1999). Al-kītābah al-siyāsīyah ʿind Qāḍī al-Murābiṭīn Abī Bakr al-Murādī al-Ḥaḍramī. *Majallat Maṣādir*, (2), 83–95. **[In Arabic]**
- Tarṭūshī, A. B. (1994). *Sirāj al-mulūk* (M. M. Abu Bakr, Ed.). Al-Dār al-Miṣriyyah al-Banānīyah. **[In Arabic]**
- Zakār, S. (Ed.). (1979). *Al-Ḥīllāl al-mawšīyah fī dhīkr al-akhbār al-marākošīyah*. Dār al-Bayḍāʾ. **[In Arabic]**